روزنامه شرق

روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسوول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان آرژانتین، خیابان زاگرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف
تلفن: ۲-۸۸۶۵۴۳۹۱ نمابر: ۸۸۸۸۰۷۱۹ تلفن آگهی‌ها: ۸۸۶۵۸۵۷۵
امور مشترکین: تلفن: ۳۲-۸۸۸۱۴۲۳۰
توزیع: شرکت پیام‌رسان پیروز تلفن: ۵-۶۶۱۸۲۱۳۰
چاپ: گلریز تلفن: ۶۶۸۰۶۲۷۶
www.sharghnewspaper.ir

تهران: اذان ظهر ۱۳:۰۹ اذان مغرب ۲۰:۱۳ اذان صبح فردا ۴:۵۲ طلوع آفتاب ۶:۲۴

چهارشنبه ۲۵ مرداد ۱۳۹۱ • ۲۶ رمضان ۱۴۳۳ • ۱۵ آگوست ۲۰۱۲ • سال نهم • شماره پیاپی ۱۶۰۴ • شماره ۶۸۰ دوره جدید • ۲۰صفحه

ابراز همدردی ستارگان بالیوود با زلزله‌زدگان

ایرنا: چند بازیگر سرشناس سینمای هند با زلزله‌زدگان آذربایجان شرقی ابراز همدردی کردند. از جمله این بازیگران بالیودی «آمیتا پاچان» ستاره معروف سینمای هند است که با صدور پیام تسلیتی از طریق سایت توییتر ضمن ابراز تسلیت به بازماندگان زلزله ایران گفت: برای درگذشتگان این حادثه دعا و برای بازماندگان آرزوی بهبودی دارم. «پریتی زینتا» از دیگر بازیگران مشهور سینمای بالیوود نیز در توییتر احساسات خود درباره این حادثه را چنین ابراز کرد: من مراتب اندوه و دعاهای خود را به مردم ایران که عزیزان خود را در این زلزله از دست داده‌اند ابراز می‌دارم.

روزگار دوزخی من

فراموشی در انتظار کیست

علیرضا امیرحاجبی

■ اول از هرچیز باید به تکان‌دهنده بودن رویداد زلزله آذربایجان‌شرقی و درد بی‌حد و حساب آسیب‌دیدگان این ماجرای تلخ اشاره‌ای کوتاه بکنم که قلب هر ایرانی وطن‌دوستی را به درد آورده که هیچ، مثل تیری داغ مجروح‌مان کرده است. اساتید نوشتند و عرضه کردند و حرفی برای ما کوچک‌ترها باقی نمانده است جز اینکه تلخی را بچشیم اما از آن عبور کنیم برای آینده. امیدوارم این سمپاتی‌هایی که در حال حاضر در فضای ایران به وجود آمده دو سال دیگر هم ادامه داشته باشد. سه سال دیگر هم ادامه داشته باشد. امیدوارم سناریوی تراژیک شهر زیبای بم تکرار نشود. قبول دارید که بم را فراموش کردیم؟ همگی بگیـد: «بله فراموش کردیم.» من هم در جواب می‌گویم: «آفرین. پس صددرصد اهر و ورزقان و توابع رو هم فراموش می‌کنید.»

مورد بعدی که خیلی برایم جالب توجه بود، ماجرای تماس من با یکی از استادان هنر ایران برای یک نظرخواهی کوتاه است. زنگ زدم درست و حسابی سلام من را پاسخ نداد. گفتم یک همچین گفت‌وگویی می‌خوام با شما داشته باشم در مورد فلان چیز که شما درباره‌اش اطلاعات خوبی دارید. یکهو گفت: آره خیلی چیزها می‌دونم اما نمی‌گم! پیش خودم گفتم: خوبه... موقعی که به ما روزنامه‌نگاران احتیاج دارید ماها گل و بلبل‌های خوش‌الحان هستیم. اما زمانی که ما به شما مراجعه می‌کنیم برای یک نظرخواهی ۱۰ دقیقه‌ای، واویلا... آسمان به زمین می‌رسه که چی؟ که مزاحم حضرت آقا یا سرکار خانم شدیم.

از این هم که بگذریم باید برم سراغ چند ماجرایی که پشت سرهم برای من اتفاق افتاد که کاری هم از دستم برنمی‌اومد. بعد از نمایشگاه بزرگ بازل در سوییس که کلی هم اعتبار داره، داشتم نگاهی به گزارش وب‌سایت «آرت اینفو» می‌انداختم که دیدم عکس یک چیدمان رو گذاشته و زیرش هم با آب و تاب نام هنرمند و مخلفاتش رو نوشته. درست نگاه کردم دیدم عین به عین یکی از چیدمان‌های من است که سال‌ها پیش در «گالری‌مان هنر نو» اجرا کرده و به نمایش گذاشته بودم؛ «ضیافت» چیدمان پیراهن هنرمندان ایران. حالی داشتم نگو و نپرس. زنگ زدم به یکی از دوستانم که وکیل خبره‌ای است. ماجرا رو تعریف کردم. گفت: «هیچ کاری نمی‌شه کرد چون ایران معاهده جهانی حفظ حقوق معنوی رو امضا نکرده و فقط می‌تونیم یک نامه اعتراضی بنویسیم به «بنیاد بازل» و خود این آقای هنرمند.» عجب وضعی! همین چند روز پیش بود که مطلع شدیم که «فرید زکریا» به خاطر کپی کردن چند جمله از مقاله یک کارشناس، از کار برکنار شد و کار به اعتراف هم کشیده شد. حالا من در چه جایگاهی ایستادم که یک هنرمند دست‌چندم کوبایی به راحتی ایده‌دزدی می‌کنه، هیچ کاری هم از دستم برنمیاد. از اون آتش‌گرفتگی ابتدایی دراومدم و با این فکر خودمو آروم کردم که ببین ایده‌ات چقدر خوب بوده که یک نفر خواسته یا ناخواسته کپی کرده و با استقبال در آرت بازل هم مواجه شده. اما حسابی زخمی شده بودم. چند روزی گذشت داشتم ماجرا رو فراموش می‌کردم که به یک مورد کپی فاحش دیگه از ترجمه‌های خودم برخوردم. ای بابا... این دیگه چی بود؟ یک وب‌سایت تخصصی موسیقی از متون «جان کیج» موسیقیدان آوانگارد آمریکایی رو که من سال‌ها پیش برای وب‌سایت مرکز هنرهای نمایشی یا همون «ایران تئاتر» ترجمه کرده بودم، تمام و کمال کپی کرده بدون ذکر نام مترجم. چند تا از خوانندگان این وب‌سایت هم ازش تشکر کردند. مسوولان سایت هم پاسخ دادند که این استقبال‌هاست که ما را تشویق می‌کنه به راه خودمان ادامه دهیم هر چند پرزحمت... داشتم دیوونه می‌شدم. درنگ نکردم یک کامنت گذاشتم زیر سایر کامنت‌ها که: «عزیز جان این مقاله مترجم داره، حقوقی داره که شما اصلا رعایت نکردید.» با همان پررویی و وقاحتی که برخی دزدها دارند جواب داد: «به ما ربطی نداره اسم شما رو ندیده بودیم. چون ریز نوشته شده بود.» می‌خواستم سرمو بزنم به دیوار. اسم و نشون هم نداشت که برم سراغش «ریز بودن» رو نشونش بدم. دوستان دلداری دادند که ول کن این ماجرا رو حالا عیبی نداره. گفتم: «چی چی رو عیبی نداره. من خون دل خوردم این مجموعه مقالات رو ترجمه کردم.» دستم به هیچ جایی بند نبود. اون از هنرمند کوبایی که آنقدر بدم میاد ازش اسمش را فراموش کردم، این هم از وب‌سایت‌های معتبر موسیقی خودمان. اصلا و کلا دست‌مان به هیچ جا بند نیست. مثلا وقت بگذارم برم کجا شکایت کنم؟ آیا مفید خواهد بود. نهایتش اینکه وب‌سایت رو مجبور کنند عذرخواهی بکنه. واقعا که فکرش رو می‌کنم می‌بینم «دستمان به هیچ جا بند نیست.»

تولدی دیگر

جدایی زودهنگام

زهرا حاتمی
همسر علی حاتمی

«علی» را شناختم، سال‌ها قبل از «هزاردستان» به بهانه خلق اثری به نام «مترسک» اما گویی «مترسک» پل محکمی بود با چشم‌اندازی مملو از سبزه و گل و درخت به سوی دریای زیبای خزر تا عشق میان من و او را رقم زند... مترسک ساخته نشد و فقط چند هفته بعد میثاق زندگی مشترک ما بسته شد.

علی را شناختم، وقتی در کنارش به بازی در فیلم سینمایی «خواستگار» پرداختم. او را شناختم... عاشقانه‌تر زمانی که دخترمان «لیلا» به دنیا آمد.از صفا و محبت زندگی‌ام کمک گرفتم و در کنارش نقش همسر فداکار «امیرکبیر» را ایفا کردم... با او ادامه دادم راه پرفراز و نشیب و خطیر ساخت شهرک سینمایی هزاردستان را تا خلق شاهکار سریال هزاردستان.

دیدم، حس کردم و لمس کردم که او چگونه از ایثار تمامی سلول ها و ذرات جسم و روح خود برای به وجود آمدن این اثر ماندگار دریغ نکرد. در کنارش و لحظه به لحظه با «کمال‌الملک» زندگی کردم و نظاره‌گر شیفتگی او به هنر تصویرگری بودم. کلامش در نظرم نه فقط نثری دل‌انگیز که ضرباهنگ موسیقی داشت. او دلباخته موسیقی ایرانی بود و دین خود را به این هنر والا با «دلشدگان» و نه به آسانی بلکه با مشقت بسیار ادا کرد. در سرش آرزوهای بزرگ برای ساخت آثار جهانی بود. او سال‌ها در آرزوی به تصویر کشیدن زندگی «پیامبر اسلام» بود و بعدها می‌دانستم که چه افکار شورانگیز و چه قصه مسحورکننده و بلندپروازی‌هایی برای ساخت «ملکه‌های برفی» دارد. اما چرا این آرزوها جامه عمل نپوشید؟ شاید اینجا فرصت مناسبی برای پرداختن به دلایل آن نیست ... داستان زندگی «جهان پهلوان تختی» سال‌ها بود که ذهن او را به خود مشغول می‌کرد... با اشتیاق به دنبال ساخت فیلم سینمایی جهان پهلوان رفت... همه مقدمات آماده شد... اما گویی تقدیر برنامه‌ای دیگر داشت. مهلت کافی نبود... از آخرین توان روح و جسم خود مایه گذاشت، دریغ نمی‌دانستیم هجرانی ابدی در انتظارمان است و چطور جدایی‌مان زودهنگام رقم می‌خورد... دست سرنوشت فرزندی عاشق هنر ایران را شتابان از دامان مردمش ربود.

شهرک سینمایی «علی حاتمی»

داوود رشیدی

از نخستین سال‌های دهه ۴۰ تا آخرین لحظه زندگی «علی حاتمی» با او دوستی و همکاری داشتم. با هم زندگی‌ها کردیم، گاه روزها و شب‌های متوالی را در کنار هم گذراندیم. پس خاطره‌ها بسیار است، لحظات شادی، لحظات غم و اندوه، روزهای هیجان و نگرانی و مسلما هر لحظه‌ای سرشار بوده از خاطره اما حالا که به مناسبت سالروز تولد او از من نوشته‌ای خواسته‌اید در ذهنم «شهرک سینمایی» برجسته و درخشان شد، علی را در ذهنم مرور می‌کنم از اولین روز تا آخرین روز ایجاد شهرک سینمایی. او را می‌بینم که چه‌طور ذره‌ذره از نبوغ و نیرو و شور و حال جوانی خود را صرف ایجاد این شهرک و بعد هم ساخت سریال ماندگار «هزاردستان» کرد. اتفاقی که دیگر به سختی می‌توانیم شاهد حتی نظیر کوچکی از آن باشیم. هر آنچه برای به وجود آمدن یک اثر تحسین‌برانگیز لازم بود، یک جا جمع شده بود و همه آنها توسط علی حاتمی هدایت شد و سرانجام به اثری بدیع یعنی همان سریال «هزاردستان» تبدیل شد. اما چیزی که هیچ‌وقت از آن سر در نیاوردم این بود که چه‌طور «شهرک سینمایی علی حاتمی» یک‌باره تغییر نام داد. انصافا این حق حاتمی است که «شهرک سینمایی» با نام او و یاد او همیشه این‌گونه باقی بماند: «شهرک سینمایی علی حاتمی».

یادی از یادگارهای «حاتمی» برای سینمای ما

محمدعلی کشاورز

زنده‌یاد «علی حاتمی» در ابتدا در دانشکده هنرهای دراماتیک به ریاست دکتر فروغ در رسته نمایشنامه‌نویسی تحصیل کرد که در همان دوره هم اتفاقا نمایشنامه‌هایشان توسط خانم لیلی گلستان منتشر شد و من هم در یکی از همان نمایشنامه‌ها با عنوان «خاتون خورشیدباف» به کارگردانی خانم خواجه‌نوری بازی کردم. بعد از اتمام تحصیلات آکادمیک، او به سینما و سناریونویسی روی آورد و همان‌طور که همه می‌دانیم در سینما خوش درخشید.

او نمونه یک انسان واقعا فرهیخته، با شرافت و با نجابت بود که در همه آثارش اصالت هنری خود را به خوبی حفظ کرد. از سوی دیگر هنرمند واقعا توانمندی هم بود و تمام ریزه‌کاری‌های پشت صحنه را نظیر طراحی صحنه و لباس و گریم و نورپردازی و انتخاب بازیگر را خودش به تنهایی انجام می‌داد. فرهنگ ایرانی را به نیکی می‌شناخت و البته زبان پرسوناژهایش را هم خوب می‌دانست. به علاوه بازیگرانش را خوب بررسی می‌کرد و با شناخت کافی هر نقشی را به هر بازیگر واگذار می‌کرد و برای همین نقش‌ها کاملا مناسب هر بازیگر بود. از تسلط او بر زبان پرسوناژهایش گفتم. شاهدمثال هم فراوان است. زبان «شعبون استخونی» یا «خان مظفر» همان‌گونه است که باید باشد. تصنعی و ساختگی نیست. در پروژه «هزاردستان» افتخار همکاری با او را داشتم. پروژه‌ای که باعث ساخت میراث ماندگار سینمای ما یعنی «شهرک سینمایی» شد. شهرکی که نمی‌دانم با وجود زحمات بی‌شمار علی حاتمی امروز به جای نام او، نام «غزالی» را یدک می‌کشد؟ بعدها که او تصمیم به ساخت فیلم زندگی جهان پهلوان تختی گرفت، با او مخالفت کردم چون فضا را برای ساخت چنین اثری طوری که حق مطلب ادا شود، مناسب نمی دانستم و البته زمان هم فرصت ساخت این اثر را به او نداد.

و بالاخره خوشحالم از اینکه این هنرمند جاودان یادگار ماندگاری چون لیلای حاتمی دارد. بازیگر توانمندی که از همان خردسالی خوش درخشید و امروز هم یکی از بهترین‌های سینمای امروز است. همچون پدرش هنرمندی باشرافت. سینمای ما تا همیشه با نام «حاتمی»ها عجین خواهد بود. امید که روزگاری به همت لیلا سناریوهای ارزشمند پدرش منتشر شوند.

تقدیر! چرا چنین...

امین تارخ

هر زمان که سالروز تولد هنرمند عزیز «علی حاتمی» یا سالگرد فوتش می‌شود، هنوز هم مثل روز اول از دست دادنش، احساس تاسف می‌کنم که به راستی سینمای ما چه هنرمند بزرگی را از دست داده؟ هنرمندی که تماما وابسته به فرهنگ این مرز و بوم بود و به نیکی می‌توان تا همیشه به او لقب «شاعر سینمای ایران» را نسبت داد. هنوز هم هرگاه به نبودش فکر می‌کنم آه از نهادم برمی‌آید که به راستی این چه تقدیر تلخی بود که هنرمند اینچنین گرانقدری این همه زود از میان ما رفت؟

بهترین و شیرین‌ترین خاطرات دوران کاری من مربوط به همان سال‌هایی است که با علی حاتمی در فیلم‌های «دلشدگان» و «مادر» همکاری کردم و در هر لحظه از این همکاری آموختم و سرشار از لذت شدم. از طرفی فوت زودهنگام او را که منجر به همکاری بسیار کوتاه ما شد، یک بدشانسی و اقبال بد در مسیر هنری خودم می‌دانم. فیلم‌های علی حاتمی دارای امضا و هویت ایرانی هستند. حتی با تماشای یک فریم از فیلم‌هایش می‌توان فهمید که این فیلم اصالتی ایرانی دارد و او جزو هنرمندان نادری است که آثارش از چنین امضا و مشخصه‌ای برخوردارند.

امیدوارم تا همیشه این هنرمند، این بزرگ‌مرد رهروانی داشته باشد. چراکه حضور چنین کارگردانانی در تاریخ سینمای ایران حتما یک نقطه‌عطف و یک نعمت بزرگ خواهد بود. بی‌شک آثارش تا ابد جاودانه‌اند چراکه به زعم من یک هنرمند به‌خاطر جاودانی اثر هنری‌اش نامیراست. جسم او سال‌هاست در میان ما نیست اما آثارش تا ابد ما را ملذوذ خواهند کرد.

کارتون‌خواب

سلمان طاهری
salmantaheri@gmail.com

کلبه مشاهیر

اسطوره اپرای آلمان «ریچارد واگنر»

نوشین پیروز

راست یا دروغ، گردن آقای سخنران، اما ایشان تعریف می‌کردند که روزی «واگنر» به زنش گفته: «اگر مندلسن (Mendelssohn) مرا در حال ساختن آهنگ می‌دید، با دست به سرش می‌کوفت. هیچ‌کس باور نمی‌کند که من چه آدم ناشی‌ای هستم!» وقتی شنیدم، تنها قضاوت و فکری که از سرم گذشت این بود که اگر این نقل قول درست باشد پس، «ویلهلم ریچارد واگنر» (Wilhelm Richard Wagner)، آهنگ‌ساز، رهبر ارکستر، نظریه‌پرداز موسیقی، کارگردان تئاتر و دوست «فریدریش نیچه» حتما آدم خیلی شوخی بوده! در کنار رود «مایِن» (Main)، شهر کوچک «بایرویت» (Bayreuth) قرار دارد که «واگنر» ۱۱ سال در آن زندگی کرد و زیرنظر او و البته به خرج پادشاه باواریا «لودویگ» که بسیار به «واگنر» علاقه‌مند بود، ساختمان اپرا ساخته شد. آخرین خانه و محل زندگی «واگنر» هم در همین شهر است که در حال حاضر، تبدیل به «آرشیو واگنر» شده است. هر تابستان، طی جشنواره یک ماهه، تمام اپراهای او در این شهر به اجرا درمی‌آیند. فقط تماشای ساختمان «تئاتر بایرویت» با تمام جزییات معماری آن به تنهایی می‌تواند علت سفر به این شهر باشد. داخل ساختمان، مجلل و زیباست و با دقت از آن محافظت می‌شود. هر تغییری در داخل ساختمان با دقت و وسواس زیادی انجام گرفته، مثلا چراغ‌های دیواری سالن، که در قدیم با گاز روشن می‌شد، در حال حاضر با برق روشن می‌شود، اما در شکل ظاهری آنها هیچ تغییری داده نشده است. در اسلوب اصلی ساختمان و شکل قرار گرفتن صندلی‌های داخل سالن هم تا جایی که ممکن بوده تغییری داده نشده، اما طبقه‌ای اضافه در بالای سالن برای نشستن عکاس‌ها و خبرنگارها ساخته و اضافه شده است. قسمت ورودی تالاری است با سقف‌های بلند و گچ‌کاری‌های زیبا و کاغذدیواری‌های قرمز تیره، با ستون‌هایی از سنگ مرمر و پلکان و نرده‌های خراطی شده چوبی و پنجره‌های بلند، که ابهت و زیبایی خاصی به محیط می‌بخشد. شنیدن همزمان موسیقی، تماشای پیانوی قدیمی، گردش و تماشای سالن‌های مختلف ساختمان، و دیدن جزییات جالبی که «واگنر» در ساخت سالن در نظر گرفته و آن را اجرا کرده است، همه قبل از شروع اپرای «حلقه نیبلونگ» (Der Ring des Nibelungen) یادآور آن است که «ریچارد واگنر» نابغه بوده. اما درباره تجربه تماشای اپرایی، اثر «واگنر» تنها می‌توان گفت: «جایی که سخن باز می‌ماند، موسیقی آغاز می‌شود.»هرآنچه مربوط به «واگنر» می‌شود نه‌تنها ساده و معمولی نیست برعکس، عظیم، بزرگ، مجلل و پرابهت است. درساختمان خانه او (آرشیو واگنر) هم قدم به قدم، تابلوی کوچکی را می‌بینیم که روی آن توضیح داده شده، به دستور«واگنر» این مکان، چرا و چطورساخته شده است. از تمامی آثار «واگنر» در اینجا با دقت و وسواس زیادی نگهداری می‌شود. «واگنر» به تماشای منظره زیبا بسیار علاقه‌مند بود و به زیبایی محیط زندگی و کارش اهمیت می‌داد. او در باغ اطراف خانه‌اش دفن شده است. یکی دیگر از خانه‌های «واگنر»، در «لوسرن» (Luzern) در «سوییس» قراردارد. خانه، بالای تپه‌ای رو به دریاچه قرار دارد و دربین اتاق‌های این خانه وسایل خصوصی زندگی «واگنر» و خانواده او، عکس‌ها و پرتره‌هایی از «ریچارد واگنر» همراه همسر و فرزندانش و چند نمونه از دست نویس اپرا و داستان‌های او به نمایش گذاشته شده است.

تالار اصلی

به بهانه یک اجرای محیطی در لابی سالن اصلی تئاترشهر

صلیبی که بر دوش می‌کشیم

شبنم مقدمی

■ آنچه در برخورد اول با نمایش «شیوه صحیح استفاده از دستگاه»، نظر تماشاگر را به خود جلب می‌کند، طراحی این نمایش، برای محیطی است که در آن اجرا می‌شود. چرا که نمایش محیطی، چنانچه از نامش بر می‌آید، باید برای محیطی خاص طراحی شود که به جز در آن فضا، در جای دیگر قابل اجرا نباشد؛ مثلا این اجرا، در هیچ سالنی قابل اجرا نبود و این ویژگی مهمی برای این نمایش محسوب می‌شود؛ اینکه در واقع، شاید برای نخستین بار، شاهد تعریف صحیحی از «نمایش محیطی» بودیم. نمایش، به زعم من، بی‌شک به اهداف مورد نظر خود رسیده است؛ در گوشزد کردن این نکته بسیار مهم که: ما انسان‌های امروز -عصر ماشین- اسیر ماشین‌های خودساخته و انسان‌های ماشینی خود و دیگرساخته‌ایم، موفق است و در همین اثنا، محدودیت‌های هر روز بیشتر اعمال شده بر فضای تئاتر امروز را به رخ‌مان می‌کشد؛ محدودیت فضای اجرا، کمترین تماشاگر ممکن، کمترین زمان برای یک نمایش، به ما یادآور می‌شود، چقدر دشوار... چقدر دشوار که صلیب‌مان را بر دوش می‌کشیم.

*برگرفته از متن هملت

مونولوگ

بعضی قاعده‌ها را باید نقض کرد

یک «اتفاق» خوب

پژمان موسوی

■ بعضی قاعده‌ها را باید نقض کرد! این جمله وقتی در یک آگهی خودنمایی می‌کند به خودی خود آنقدر جذابیت دارد که پی‌اش را بگیری و ببینی که تو را به کجا می‌خواهد ببرد؟ با پی گرفتن موضوعی که این جمله بر تارکش رخ‌نمایی می‌کرد، به جاهای خوبی رسیدم. دریافتم که طرحی است با نام «سام» که همان مخفف سامانه ارسال محصولات فرهنگی است و می‌تواند که کتاب‌های مورد نظر مخاطبان را تنها با یک تلفن با همان قیمت پشت جلد، به دست آنها برساند: حال هر کجا که باشند؛ خانه، محل کار یا هر جای دیگر این شهر شلوغ. تا اینجای کار اتفاق خاصی نیفتاده است و این طرح هم طرحی است مثل ده‌ها طرح و ایده دیگر که همه‌روزه متولد می‌شوند و همه‌روزه هم می‌میرند. اما آنچه این طرح را جذاب و متمایز از طرح‌های مشابه‌اش می‌کند، حقی است که از فروش هر کتاب، برای نویسندگان یا مترجمان آن اثر در نظر گرفته شده است. از قرار معلوم، هفت‌درصد از بهای پشت جلد هر کتابی که مردم از طریق این سامانه خریداری کنند، به نویسندگان یا مترجمان آن اثر اختصاص می‌یابد و به حساب آنها واریز می‌شود. و این همان «اتفاقی» است که این طرح را از طرح‌های این‌چنینی متمایز کرده و بهره‌مندی از آن را یک بازی برد - برد برای هر دو طرف معامله می‌کند: خریداران و نویسندگان. اینجاست که آن جمله ورودی معنا پیدا می‌کند و دسترنج اندک نویسندگان و مترجمان، یکی از قاعده‌هایی می‌شود که می‌توان آن را نقض کرد. به‌واقع هم چقدر این نقض کردن زیباست! در زمانه‌ای که شاید هیچ‌کدام از نویسندگان و مترجمان ما از حق‌التالیف خود راضی نباشند، هفت‌درصد اضافی، خود می‌تواند مرهمی باشد بر دردهای اهالی فرهنگ.

رویداد

گفت‌وگوی هنری با نوازنده اتریشی در شهر کتاب

■ نشست گفت‌وگوی رودرروی کارین لیتنر نوازنده اتریشی با مخاطبان ایرانی‌اش در شهر کتاب مرکزی برگزار می‌شود. فروشگاه مرکزی شهر کتاب در ادامه برنامه‌های گفت‌وگوی هنری، این بار میزبان «کارین لیتنر» نوازنده اتریشی فلوت و چنگ است. لیتنر متولد وین و دانش‌آموخته آکادمی هنر و موسیقی این شهر و مدرسه تخصصی موسیقی فرایبورگ آلمان است. وی تا به حال در قالب تک‌نوازی و همراهی با ارکسترهای برتر دنیا از جمله «ارکستر فیلارمونیک وین»، «ارکستر موزارت»، «ارکستر فیلارمونیک هاردک کارلو» به اجرای برنامه در بسیاری از کشورهای جهان پرداخته است. برنامه دیدار و گفت‌وگو با کارین لیتنر روز چهارشنبه یکم شهریور از ساعت ۱۸ در کافه کتاب فروشگاه مرکزی شهر کتاب واقع در خیابان شریعتی، بعداز خیابان مطهری، پلاک ۷۴۳ برگزار می‌شود. ورود به این برنامه برای عموم علاقه‌مندان آزاد است.